

معماری پایدار یعنی چه؟

مصاحبه با نشریه معماری و ساختمان

۲۰ مرداد ۱۳۹۳

جوهریان: به نظر شما جایگاه معماری پایدار در ایران نسبت به معماری جهان چگونه است؟

بهشتی: به نظر من ما در درک مفهوم جدید پایداری دچار خطا شده‌ایم. اغلب در میان متخصصان ما اصطلاحاتی باب می‌شود و بدون تامل جدی در معنیش رواج پیدا می‌کند. دلایل هم احتمالاً این است که اصطلاحات تازه وارد معمولاً معادل صفات ممتاز و خوب فهمیده می‌شود؛ مثلاً معماری پایدار می‌شود معادل معماری خوب. قبل از معماری پایدار انواع دیگری از اصطلاحات مطرح شدند که همه آنها در زمان خود مترادف با معماری خوب تلقی می‌شدند. بهتر است قبل از اینکه وارد بحث اصلی بشویم، این پرسش را مطرح کنیم که اصلاً معماری پایدار یعنی چه؟ می‌دانید که اصطلاح پایدار، خصوصاً در بحث توسعه، حدود بیست سال است که وارد ادبیات برنامه‌ریزی کشور شده است. تقریباً می‌توانم بگویم که در این باره هیچ مطلب جدی‌ای منتشر نشده است. من فقط یک پایان نامه دیده‌ام درباره توسعه پایدار (sustainable development) که جسته و گریخته بحث‌هایی کرده بود اما درباره موضوع به این مهمی باید بحث روشن و واضحی صورت بگیرد. هم اکنون نیز اغلب کسانی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند برای خودشان روشن نیست که از چه صحبت می‌کنند.

من برای خودم نظری راجع به توسعه پایدار دارم و به پیروی از آن درباره کشاورزی پایدار، راه‌سازی پایدار، شهرسازی پایدار، هر چیز پایدار و همچنین معماری پایدار سخن می‌گویم؛ پایداری یعنی هر محصولی که پدید می‌آوریم با ظرفیتهای ذاتی محیطش منطبق باشد. حال می‌خواهد ظرفیتهای بالفعل آن محیط باشد، خواه ظرفیتهای بالقوه آن محیط. به عبارت دیگر مبتنی بر تمام مختصات محیط و ظرفیتهایش باشد. زیرا بخشی از مختصات محیط مواعی است که اجازه زیستن در آنجا را به شما نمی‌دهد؛ مثل زلزله و سیل و خشکسالی و غیره. همچنین در مختصات محیط منابع زیستی نیز می‌گنجد. اگر محصول و آفریده انسانی با این مختصات انطباق داشته باشد، آنگاه می‌توان گفت که پایدار است. بدین منظور لازم است محیط را خوب بشناسیم و نسبت خود را با محیط درست تنظیم کنیم. منظور از محیط هم فقط بعد طبیعی آن نیست بلکه محیط اجتماعی، فرهنگی، فکری، و همه آن چیزی که در حوزه فرهنگ می‌توان درباره‌اش بحث کرد را در بر می‌گیرد؛ در کل هر آن چیزی که انسان را دربر گرفته است. موضوع هم فقط این نیست که منافات و مغایرت نداشته باشد بلکه باید مراعات کند و نسبتش را با محیط آشتی جویانه تنظیم کند. در این حالت می‌توان گفت که معماری هم پایدار است. اگر این توضیح را بپذیریم آنگاه باید اذعان کرد که تقریباً از زمان حضرت آدم تا همین چند وقت پیش، و قبل از رویکرد مدرن به توسعه، هیچ‌الگوی غیرپایداری در هیچ‌کجای جهان نداشته‌ایم. پس اتفاقاً وقتی صحبت از معماری پایدار می‌کنیم از پرسابقه‌ترین گونه معماری در جهان سخن می‌گوییم.

جوانبخت: مانند معماری بومی خودمان

بهشتی: مثل معماری تمام جهان قبل از دوره مدرن. همین تازگی‌هاست که با بهره‌گیری از تکنولوژی زمینه‌ای فراهم شده تا علیرغم محیط محصولاتی پدید بیاوریم، و دخل و تصرف جبری کنیم. پس معماری پایدار به تعبیری یک بحث جدید است اما از منظر من موضوع معماری پایدار بسیار باسابقه است؛ تمام عمر بشر در دورانی طی شده که همه امور را پایدار مدیریت کرده است ولی در دوره جدید ما فکر می‌کنیم که ابداع جدیدی به نام توسعه پایدار کرده‌ایم. برای روشن شدن مقصودم از شهرهای ایران مثال می‌زنم؛ در کشور ما شاید به غیر از چند نقطه هیچ موردی سراغ نداریم که شهری پدید آمده و تداوم پیدا نکرده باشد. یکی از شاخصه‌های پایداری تداوم است. یعنی در برابر ناملایمات محیط بتوان مقاومت کرد؛ مثل یزد که بر اساس شواهد در دوران اشکانی ریشه دوانیده و به مرور تبدیل به شهر شده و تا امروز ادامه پیدا کرده است. اتفاقاً اغلب آن نقاطی هم که تداوم نیافته‌اند علیرغم محیط خود و با زور و فرمایش بوجود آمده‌اند و پایدار نبوده‌اند؛ مثل شهر سلطانیه که به فرموده ایلخانان مغول تبدیل به شهر و پایتخت کشور شده است. آن دشت و چمنزار شرایط کافی برای تبدیل به شهر شدن را نداشته است. به همین دلیل تا بانی آن - سلطان محمد خدابنده - از دنیا می‌رود، شهر نیز متروک می‌شود.

یکی دیگر از خصوصیات توسعه پایدار آن است که چون با محیط موافق است، نگاهداری آن کم هزینه و کم دردرس است. اینگونه نیست که لازم باشد ابزار و لوازمش را از راه‌های دور و با مشقت فراهم آورند. بلکه در همان محیط و با توجه به ظرفیت‌های موجود پدیدار خواهد شد. پس معماری پایدار هم عمر طولانی دارد، هم از مصالح و مواد سهل‌الوصول ایجاد می‌شود، هم ارزان ایجاد شده و ارزان نگاهداری می‌شود، و هم براساس دانستن و شناخت ظرفیت‌های محیط پدید می‌آید؛ و البته همه اینها باعث نمی‌شود که تکراری و بدوی و غیرخلاقانه باشد.

جوانبخت: مثل تخت جمشید که وقتی تیرهای سقفیش سوخت، دیگر نتوانستند آنرا جایگزین کنند.

بهشتی: به عبارتی همین طور است ولی بسیاری از بخشهای تخت جمشید از همان محیط گرفته شده است.

جواهریان: ولی در مورد آب و قنات‌ها زیاد هم چنین نبوده. مثلاً از ۶۰ یا ۷۰ کیلومتر آنسوتر آب رابه شهر می‌آوردند و عملاً محاسباتشان درست بوده برای اینکه آنجا همیشه آب روان باشد.

بهشتی: منظور من این نبود که آنها برای توسعه تلاش نمی‌کردند و زحمت نمی‌کشیدند بلکه منظورم این بود که ناچار نبودند نسل به نسل آب را کولشان بگیرند و ۶۰ کیلومتر حمل کنند.

جواهریان: به هر حال مثل اروپا نبوده که همه جا آنقدر آب و باران و زمین سبز و حاصلخیز باشد. برای ما بسیار مشقت بار بوده است.

بهشتی: فکر هم نکنید اروپا از ابتدا همین طور بوده است. پنج قرن است که انسان بر آن محیط تفوق یافته است. اگر به قرون وسطی رجعت کنید، می‌بینید که انواع موانع زیستی تداوم حیات بشر را تهدید می‌کرده است. اتفاقاً فراوانی آب و جنگل‌های انبوه موجب پدید آمدن باتلاق‌های بسیار وسیع و محیطی کاملاً ناامن و خطرناک می‌شده است. وقتی دقت کنید می‌بینید که در فرهنگ اروپایی جنگل یک تهدید زیستی به شمار می‌رود. وقتی به شهرهای اروپایی دوره رنسانس و پیش از آن نگاه کنید می‌بینید که حتی یک اصله درخت هم درون حصارش وجود ندارد. اروپاییان می‌بایست علیرغم موانع محیط فضای زیست ایجاد کنند و از همین رو دشمنشان درخت بوده است. در جهان هیچ محیطی نداریم که بدون دغدغه خاطر بتوان در آن زیست. هر جا که بروید بالاخره هم منابع زیستی وجود دارد و هم موانع زیستی.

جواهریان: من نکته‌ای را می‌خواهم بگویم در تأیید اینکه واقعا معماران ایرانی و بخصوص این اشخاصی که تشخیص می‌دادند که کجا آب وجود دارد و به چه میزان، تا چقدر محاسبات درستی داشتند. برای اینکه همزمان با شاه عباس اکبرشاه در هند شهر فاتح‌پورسیکری را ساخت؛

شهری با خاک قرمز و بسیار زیبا اما بعد از ۳۰ سال منابع آبشان تمام می‌شود و یک شهر به مثابه موزه آنجا رها شده باقی می‌ماند. واقعا این اتفاق در ایران تقریباً پیش نیامده است.

بهشتی: البته تفاوت ایران و هند درجنس منابعشان است. در هند ضرورتی نبوده که منابع بالقوه را بالفعل کنند، منابع فراوان و در دسترس بوده‌اند. در ایران هیچ زیستگاهی نداریم که بدون اتکا بر منابع بالقوه به وجود آمده باشد. بنابراین ایرانی‌ها باید دارای این هوشمندی باشند که بتوانند منابع را از قوه به فعل درآورند. اما هندی‌ها نیازی به این فرآوری نداشته‌اند و به آموختن هنرهای دیگر محتاج بوده‌اند. برای همین اکنون در هندوستان هم وقتی به سراغ بخش‌هایی از شبه قاره می‌روند که منابع بالقوه دارد، ممکن است چنین اشتباهاتی را مرتکب شوند.

جواهریان: به هر حال به نظر شما فعلاً موقعیت ما نسبت به سایر کشورهای جهان که پنج دهه است از معماری و شهرسازی و توسعه پایدار حرف می‌زنند، چگونه است؟

بهشتی: وقتی صحبت از توسعه پایدار می‌کنیم اگر معیارمان را مدل کشورهای غربی قرار دهیم، ما خیلی راحت مردود می‌شویم. زیرا آنها می‌خواهند نسبت به محیط طبیعی مثلاً دلسوزانه‌تر عمل کنند، و کمی مراعات حال آن را بکنند. در صورتی که در محیط ما به دلایل مختلف نمی‌توان فقط به مراعات محیط اکتفا کرد بلکه به مراتب بیشتر باید به دنبال مؤانست با محیط پیش رفت. فقط این نیست که من اگر چیزی را می‌خواهم به خودم مربوط است، و فقط کافیست حواسم باشد در راه نیل به مقصود پایم را روی گلها نگذارم و کاغذ اضافه مصرف نکنم و به حیوانات آزار نرسانم. ما به این ترتیب نمی‌توانیم عمل کنیم. چون اثرش می‌شود بی‌ملاحظگی‌ای که خشک شدن دریاچه ارومیه و زاینده رود و نشست زمین در پی دارد. اینکه آبهای زیر زمینی‌مان را از سهم نسل‌های آینده هدر داده‌ایم، و خیلی اتفاق‌های دیگر. چون محیط ایران بسیار حساس است. اگر در اروپا ۲۰۰ سال بعد از صنعتی شدن عوارض زیست محیطی آن آشکار شود، در ایران ظرف ۵۰ سال خود را نمایان می‌سازد. توسعه پایدار کاملاً مربوط است به مناسبات ما با محیط بلافصلمان. باید مناسباتمان را با محیط هماهنگ کنیم؛ با کیفیت‌های محیط، و ببینیم صحبت از چه محیطی است؛ محیط چین یا مصر یا اروپا؟ و یا حتی کجای اروپا؟ راه حل‌ها کاملاً به مختصات محیط برمی‌گردد.

جواهریان: مثلاً این مسئله‌ای که گفتید در اروپا ۲۰۰ سال طول کشید تا تأثیرات تخریب‌ها محسوس شود و مال ما در طول ۵۰ سال؛ آیا دلیل این نیست که ما شتابزده چین برخوردی با محیط کرده‌ایم. به عبارت دیگر صنعتی شدن و مدرنیته ما، با حجم و سرعت خیلی خیلی بیشتر و به صورت فشرده‌تری اتفاق افتاده است، و بنابراین زودتر اثرات تخریبش آشکار شده است.

بهشتی: این مسئله تنها یک مؤلفه ندارد. یک دلیل مهمش مختصات محیط است. محیط ما و محیط اروپا بسیار متفاوتند. نکته دوم الگویی است که ما برای نیل به این هدف استفاده کرده‌ایم؛ الگویی کاملاً نامتناسب با محیطمان. آنها در محیط خودشان الگویی ایجاد کرده‌اند متناسب با محیطشان. در صورتی که ما عین آن الگو را آوردیم و در سرزمین ایران اعمال کردیم. مثلاً در اروپا برای ذخیره آب می‌توان به شیوه‌های ذخیره در سطح متوسل شد. به خاطر اینکه میزان تابش آفتاب آنقدر شدت ندارد که تبخیر از تجمع پیشی گیرد. وقتی عین آن الگو را در ایرانی پیاده کنیم که ۳۰۰ روز آفتاب دارد و آن هم با این شدت. وقتی همان الگو را به کار می‌بندید، در حقیقت کمک می‌کنید که حجم زیادی از آب تبخیر شود تا در تایلند بیارد.

جواهریان: یعنی دارید می‌گویید همه این سدسازی‌ها اصلاً به درد ایران نمی‌خورد؟

بهشتی: نمی‌گوییم تمامش ولی اکثرش. و گر نه می‌دانید که ما در تجربه تاریخی خود کهن‌ترین سدهای دنیا را در ایران داریم. کلاً تعداد سدهای کهنسال‌تر از ۱۵۰ سال در جهان که ارتفاع تاجشان بیشتر از ۱۵ متر است، ۴۲ عدد بیشتر نیست. از این تعداد ۲۱ عددشان داخل

مرزهای فعلی ایران است. منظورم این است که سدسازی همواره در تجربه تاریخی ما یکی از راهکارهای تعامل با محیط طبیعی ایران بوده است. اما کجا و چرا؟ تمامی بر اساس محاسبه و در توافق با محیط خود بوده است. سدهای تاریخی همه نه تنها مفید بوده‌اند بلکه با یک تیر چند هدف را می‌زدند. اما اکثر سدهایی که ما در پنجاه سال اخیر زده‌ایم فاقد محاسبات محیطی هستند. مطالعات آنها محدود به سازه و مصالح است و فقط به درد ذخیره آب و تولید برق می‌خورد؛ آن هم با ایجاد دریاچه‌ای با سطح وسیع که آب را در معرض تبخیر شدید قرار می‌دهد. ما در تجربه تاریخیمان همیشه آب را در سفره‌های زیرزمینی ذخیره می‌کردیم. اغلب با آبخوان‌داری تداوم زیست را تدبیر و تضمین می‌کردیم. تازه از طریق کوره قنات‌ها سنگ آسیاب را هم می‌چرخانیدیم و از نیروی اختلاف پتانسیل آب کمال بهره را می‌جستیم. نمونه بسیار درخشان مدیریت آب شیرین به منظور توسعه پایدار به نظر من اصفهان است. زمانی که شاه عباس تصمیم می‌گیرد اصفهان را به پایتخت تبدیل کند، و مکانی متناسب با جمعیت ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر را آماده سکونت ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر سازد. اصلی‌ترین مسئله تامین آب است. درست که اصفهان در کنار مهم‌ترین و پرآب‌ترین رودخانه دائمی داخل فلات ایران قرار دارد اما مشکل اینجاست: در فصولی که زیاد به آب احتیاج است، مثل بهار و تابستان، سطح رود پایین می‌رود ولی در فصولی که کمتر به آب احتیاج داریم سطح رود بالا می‌رود. برای حل این مسئله تاریخی که مانع از رشد اصفهان می‌شد ابتدا آمدند چیزی شبیه به تونل کوه‌رنگ را در کوه‌های لرستان حفر کنند تا تقویت آب زاینده رود را از سرمنشاء کنترل کنند؛ و باستان‌شناسان آثار این تلاش را مستند کرده‌اند. اما از آنجا که این پروژه عظیم بود و توانش وجود نداشت، تصمیم گرفتند براساس الگوی محیط اصفهان اقدام کنند. اتفاقاً راحت‌تر و ارزان‌تر و سریع‌تر نیز جواب گرفتند. زیرا متوجه شدند زیر اصفهان یک سفره آب زیرزمینی وجود دارد. با تمهیداتی آب را تقسیم کردند و به کمک مادی‌هایی که در جنوب رودخانه جریان دارد آب را به سفره تزریق کردند تا به مثابه یک آب انبار عظیم نیاز کل شهر را در طول سال مرتفع سازد. می‌بینید که با یک شیوه پایدار حتی می‌توان شهر را به اندازه ده برابر گسترش داد بی‌آنکه به محیط خسارت جبران‌ناپذیر وارد کرد.

زهادی: به مرور زمان اقتصاد هم تاثیر می‌گذاشته و باعث می‌شده تا این بافت تغییر کند؛ یعنی با افزایش جمعیت اقتصاد شهری تغییر کرده و به دنبال آن بافت شهری تغییر کند و بنابراین از آن شرایط بومی خارج شود. بنابراین این توسعه مسائل خودش را دارد.

بهشتی: تقریباً می‌توانم بگویم این استدلال‌ها را قبول ندارم. چون وقتی از خود می‌پرسم که اقتصاد به چه معناست، می‌بینم فراتر از پاسخی که در وهله اول به ذهن می‌رسد، مفهومی عام وجود دارد که شامل این استدلال نمی‌شود. وقتی شما می‌خواهید از وضعیت الف به وضعیت ب تغییر موضع دهید کوتاه‌ترین، ارزاترین، مطمئن‌ترین، و پایدارترین راه را انتخاب می‌کنید. اسم منطقی که شما را همواره به این انتخاب وامی‌دارد، اقتصاد است. روشی که امروزه اختیار کرده‌ایم اصلاً نامش را اقتصادی نمی‌توان گذاشت. به دلیل این که ظرفیت‌های بسیاری را به خاطر منافی ناچیز هدر می‌دهیم. نه تنها نام این اقتصاد نیست بلکه کاملاً هم ضد اقتصاد عمل می‌کنیم. چرا فکر می‌کنیم سودطلبی فرصت‌طلبانه در معامله با محیط یعنی اقتصاد؟ این شیوه اصلاً دوام ندارد. این سدهایی که ساخته‌ایم ۸۰ سال هم عمر نمی‌کنند. یعنی تنها به اندازه عمر یک انسان. حالا بعد از این قرار است چه بشود؟ وقتی فقط در سه نقطه از رودخانه کارون می‌توان سد ساخت و ما دو نقطه آنرا با سدهای بی‌مصرفمان هدر داده‌ایم، نسل بعد نیم قرن دیگر چه کند؟ از مریخ باید آب بیاورد؟ ما می‌گوییم جمعیت شهرها باعث چنین اتفاقاتی شده است. مگر ۶۰۰ هزار نفر در اصفهان یک شهر پرجمعیت به شمار نمی‌رود؟ امروز در ایران چند تا شهر ۶۰۰ هزار نفری داریم؟ دقت کنید ببینید پانصد سال پیش در جهان چند تا از این شهرها وجود داشت. ما نیشابور و ری را در زمان سلجوقیان داشته‌ایم که حدود یک میلیون نفر جمعیت برایشان تخمین زده‌اند. چطور آن زمان اتفاقاتی که امروز برای شهرهای یک میلیون نفری ما افتاده برای آنها نمی‌افتاد؟ چرا آنها سراغ این راه حل‌ها نمی‌رفتند؟

به نظر من این استدلال‌ها برای گریز از مواجهه با آن اتفاق ناگوار جاهلانه است که رخ داده. می‌اندازیم تقصیر افزایش شدید جمعیت، در حالیکه نرخ رشد و بازه رشد جمعیت تهران در پنج دهه اخیر با اصفهان دوره شاه عباس تفاوت چندانی ندارد. آنهایی هم که به پایتخت صفویه

می‌کوچیدند که همراه خود آب و غذا نمی‌آوردند. شهر باید جوابشان را می‌داده است. می‌توانیم بگوییم دچار شتاب‌زدگی یا دریافت سطحی از تکنولوژی یا مغلظه در تعریف اقتصاد شده‌ایم اما قبول نمی‌کنم اگر بگویید اینها به خاطر اقتضات اقتصاد و توسعه جدید است.

زهادی: صحبت‌های شما درست اما شرایط اجتماعی تغییر کرده و آن شرایط اجتماعی بر شرایط اقتصادی تاثیر گذاشته؛ وقتی که شرایط اجتماعی و فرهنگی تاثیر گذاشته روی جامعه.

بهشتی: یعنی چی؟

زهادی: یعنی غرب‌گرایی، یعنی تکنولوژی.

بهشتی: یعنی غرب‌گرایی به ما گفته که اصراف کنیم یا در یک سرزمین کم‌آب دو برابر میانگین جهانی آب مصرف کنیم؟ اینها معنای غرب‌گرایی یا تکنولوژی است؟

زهادی: مثلاً اگر بخواهیم از معماری مثال بزنیم، رفتن به سوی ساختمان‌های بلند.

بهشتی: مگر ما ساختمان مرتفع نداشتیم؟ عالی قاپو ارتفاع یک ساختمان هفت طبقه را دارد. میل گنبد بنایی بسیار رفیع است. گنبد سلطانیه همچنین. در واقع ما داریم به خودمان کلک می‌زنیم. در کشوری که یک میلیون و ششصد هزار کیلومتر مساحت دارد بلندمرتبه‌سازی بی‌معنا است. نمی‌خواهم بگویم چیز بدی است. خیر یک تکنولوژی خوب است. ولی وقتی نیازی به یک تکنولوژی نداریم برای چه باید وقت و سرمایه‌مان را به خاطرش تلف کنیم. موضوع نسبت ما با تکنولوژی مدرن هم بحث جالبی است که گویای بسیاری از توهمات امروزی ماست. تکنولوژی از نظر من مثل قاطری است که باید ما را سریع‌تر و راحت‌تر به امامزاده داوود برساند. اما شرطش این است که ما سوار قاطر باشیم نه اینکه قاطر سوار ما. نسبت ما و تکنولوژی جدید مثل قاطری است که بر کولمان سوار کرده‌ایم. به این خیال که سریع‌تر و آسوده‌تر به مقصد برسیم. کمتر محصول تکنولوژی است که ما آن را مثل غربی‌ها استفاده کنیم. وقتی مثلاً به پاریس می‌روید می‌بینید هر جا لازم بوده از تکنولوژی استفاده کرده‌اند، نه اینکه خود را موظف سازند همه‌جا حتماً این کار را بکنند. تعداد ساختمان‌های بلندمرتبه را در شهرهای بزرگ اروپایی با انگشتان دست می‌توان شمرد و حضورشان در افق آنقدر کم است که می‌توان نادیده گرفتشان. آنها نمی‌گویند چون تردد با اتوموبیل راحت است یا چون پورشه و مزاراتی سریع‌ترین اتوموبیل‌ها هستند همه از آن استفاده کنیم. فقط وقتی لازم باشد. این در حالی است که ما تازگی‌ها مرتب از معماری «های‌تک» در کشورمان صحبت می‌کنیم و حتی بساز بفروش‌های تهران هم مشغول ساختن ساختمان‌های های تک هستند. چرا؟ تنها به خاطر اینکه می‌خواهند تظاهر به پیشرفتگی کنند. در صورتی که نه ابزار و امکانات، نه شناختش، و نه نیازش را داریم. شرط اول بهره‌برداری از تکنولوژی این است که نیازتان را بشناسید. ما بی‌آنکه حتی نیاز به چیزی را درک کنیم آن را می‌خریم. همین الان دست خودم موبایل هوشمند است. من چه نیازی به این موبایل دارم و برای من چه ضرورتی دارد؟ بسیاری از خدماتش اینجا کاملاً بی‌معنا است ولی من باز می‌روم و می‌خرم. چرا؟ برای اینکه نشان دهم به روز هستم. دلیل اینکه رشد فروش تلفن‌های هوشمند در ایران شایان ذکر در مقیاس جهانی است، همین است و بس.

جوهریان: حالا این زیاد اشکالی ندارد چون مثل اسباب بازی است، و اقلاً بعد تخریبی ندارد. بعضی از جنبه‌های فناوری هستند که واقعا مخربند. سوال دوم این است که معیارهای ارزشیابی پایداری چیست و به نظر شما کدام یک اولویت دارد؟

بهشتی: اتفاقاً موج گسترده استفاده هوسرانانه از تلفن‌های هوشمند توسط امثال ما باعث شده است که تعداد زیادی کارگر بی‌گناه در چین دچار عواقب وخیم مواجهه روزمره با ماده سمی بنزن (Benzene) شوند که تولیدکنندگان برای کاهش قیمت محصول به صورت غیرقانونی آن را استعمال می‌کنند. بگذریم از مثالی که زدم بهره می‌برم تا بحث اندازه‌ها را باز کنم؛ یعنی اینکه مختصات هر محیط را به اندازه‌ها مربوط کنیم. اصلاً معنای مهندس یعنی کسی که اندازه را می‌شناسد. مثل یک خیاط خوب که اندازه‌های مشتری را خوب می‌شناسد، معمار هم باید لباسی بر قامت محیط بسازد که برازنده قامت ساکنینش باشد. لباسی که هم اندازه اندامش باشد و هم برازنده شخصیتش. یعنی هم نوع نیاز عملکردی را پاسخ گوید و هم تمنای کیفیت. برای کار لباس کار و برای عروسی لباس عروسی. این لباس از دور آشکار می‌سازد که صاحبش کیست. با تحولاتی که از آن صحبت شد امروز معماران ما ملتفت اندازه‌ها هم نیستند. از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق کشور یک جور ساختمان می‌سازند. یعنی فقط یک جور لباس‌دوزی بلدند برای یک اندازه. طبعاً این ساکنین هستند که مجبورند تن خود را با لباس هماهنگ کنند و این لباس هم البته به تن هیچکدامان اندازه نیست و با شخصیت هیچکس تناسب ندارد.

جوانبخت: مثل وقتی که آن تقسیم بندی ۶۰ درصد را کردند.

بهشتی: آن بهانه‌ای بود که خود را پشتش مخفی کنند.

جواهریان: من به یاد دارم که شما همیشه یک مثال می‌زنید و می‌گفتید یزد با اردکان ۷۰ کیلومتر فاصله دارد ولی معماری آنها با هم تفاوت می‌کند و حتی ۷۰ کیلومتر فاصله هم روی معماری تاثیر می‌گذاشته است.

بهشتی: نمونه بهترش اردکان و میبد است. این دو شهر آنقدر نزدیکند که امروز به هم متصل شده‌اند. در اردکان یک جریان بادی می‌وزد که در میبد نیست. به همین دلیل تمام بادگیرهای اردکان رو به سوی آن باد دارد. در صورتی که بادگیر میبدی‌ها چهار طرفه است، و همه این جوانب در معماریشان مراعات می‌شده است.

جوانبخت: ما بحثمان در اقلیم هم همین است که در اقلیم‌های مختلف معماری خاص خود را می‌ساختند.

بهشتی: اقلیم یک جنبه موضوع بوده است. نباید بخشی از موضوع را بگیریم و بقیه را رها کنیم. به غیر از اقلیم خیلی چیزهای دیگر مطرح بوده است. خب معلوم است که این همه تفاوت میان معماری یزد و رشت به دلیل تفاوت اقلیم‌هایشان است اما اگر بیرسم چرا در رشت و گرگان هم حیاط مرکزی داریم چه؟ زیرا عواملی غیر از اقلیم هم در میان هستند. شخصیت و تفکر هم جزء مؤلفه‌های محیط است و باید مراعات شود. هویت فرهنگی مشترک سبب می‌شود که محیط در مقیاس کلان با دیگر نقاط اشتراکات جدی و اثرگذار نیز داشته باشد. مثلاً وقتی از باغ صحبت می‌کنیم، همه آن را مختص به مناطق کویری برمی‌شمارند اما باغات تبریز و رشت و عباس‌آباد بهشهر هم بر همان اساس است. چون فقط اندازه‌های کالبدی و اقلیمی مهم نبوده و اندازه‌های تفکر، فرهنگ، و شخصیت هم اهمیت داشته است.

زهادی: آقای مهندس شما با وجود این فرمایشات و حضوری که در مدیریت میراث فرهنگی داشته‌اید، آیا شخصاً تاثیری در روالی که باید طی شود داشته‌اید؟ آیا توانسته‌اید جلوی تخریب‌هایی که در سطح جامعه طی چند سال اخیر رخ داده را بگیرید؟

بهشتی: تجربه مدیریت و حضور در سینما و سپس سازمان میراث فرهنگی و امروز هم در پژوهشگاه میراث فرهنگی بیشتر از هر چیز باعث شده تا خود من مسئله را درک کنم و چیزهایی یاد بگیرم.

زهادی: آیا فرصت‌های شما در مدیریت اجرایی برای جامعه تاثیرگذار بوده است.

بهشتی: من در هر فرصتی سعی کردم آموخته‌هایم را برای دیگران توضیح دهم، و از آنان و دوستانمان در پژوهشگاه همیشه دعوت کنم تا بدان جامه عمل ببوشانند. در موقعیت‌های اجرایی و مدیریتی سعی کردم همه را تشویق کنم تا خوراک حل این مسائل را تولید کنند. پژوهشگاه مردم‌شناسی، ابنیه و بافت ما، باستانشناسی و همه. کوشیدم آنها را به سمتی برانم که با بهره‌گیری از دانش خود این فضای تاریک و مبهم را روشنایی بخشند. به سهم خود سعی کردم به عنوان یک معمار تجربی‌اتم در حوزه معماری و شهرسازی را به دیگر رشته‌ها انتقال دهم. به همین دلیل است که امروز موزه تاریخ پزشکی ایران و موزه آب داریم. توانستم برخی متخصصین را برانگیزانم که اندکی در قضاوت‌های رایج تأمل کنند؛ این باور که پزشکی یا مهندسی یا کلاً علم در کشور فقط هشتاد سال قدمت دارد و پیش از دانشگاه تهران ما هیچ دانش به دردبخوری نداشته‌ایم. رسیدن به این باور که اتفاقاً ما در این هشتاد سال توشه درخور اعتنایی نیاندوخته‌ایم. می‌بینید که بسیاری از سالخورده‌گان معاصر ما امروز به عنوان پدر معدن‌کاوی و هیدرولیک و معماری و غیره معرفی می‌کنند. مثل این است که پیش از آنها هیچ‌کس معدن‌کاوی و مهندسی آب و ساختمان‌سازی نمی‌کرده است. بوزارها و پلی‌تکنیک‌ها و اونیورسیت‌ها تبدیل به اقطاب علم شدند. اگر تاریخ معماری در دانشکده‌ها تدریس می‌شد تاریخ معماری یونان بود و تازه یک دهه است که در دانشکده‌های معماری تاریخ معماری ایران تدریس می‌شود.

جواهریان: اما بودند آدم‌هایی مثل سیحون که به معماری بومی خیلی علاقه داشتند و دانشجویها را هر هفته به اقلیمی متفاوت می‌بردند.

بهشتی: ولی نه به عنوان درس آنها به صورت کاملاً شخصی و محدود.

جواهریان: جنبه خیلی مهم پاسخ شما به سوال مهندس زهادی به نظر من این است که قدرت سرمایه ما نمی‌گذارد که آدم‌های فرهیخته در این مملکت کاری بکنند. شهرداری‌ها دارند دیکته می‌کنند که معماری و شهرسازی باید چگونه باید باشد. در کشوری هستیم که یک متر مربع زمین در همه شهرها اقلاً ده برابر ارزش یک متر مربع ساختمان را دارد. بنابراین ارزش زمین، قدرت سرمایه، و تراکم فروشی اجازه نمی‌دهد که مدیرانی مانند مهندس بهشتی در این ساز و کار دخالت کنند.

زهادی: این درست است. مقاله شما که از طرف آقای ناصری‌پور ارسال شده بود، اتفاقاً در مورد مطلبی بود که خود من هم روی آن تحقیق می‌کردم. موضوع این که موزه فقط راه شناسایی تاریخ نیست. موزه محلی برای ارتباط اجتماعی مردم امروز هم هست. می‌خواهم ببینم این مفهوم از بازدیدکنندگان موزه که از طریق یک مدیر مطرح می‌شود، و ممکن است بسیاری محققان ۵ سال دیگر به آن نتیجه برسند، آیا با گام‌های عملی برای تولید فرهنگش همراه شده است؟

بهشتی: قدم به قدم این جریان اتفاق می‌افتد. در جاهای دیگر دنیا وقتی شما امروز یک جریان را می‌بینید، ابتدا از گفتن پدید آمده است. بعد به گفتن بدل، سپس با خلاقیت حاصل شده است. جریان بزرگی لازم است تا این موضوع پدیدار شود و ما تازه الآن در مرحله اول هستیم. یادمان باشد که تا همین چند سال پیش این موضوع حتی گفته هم نمی‌شد.

جواهریان: سوال سوم. ارتباط معماری و شهرسازی پایدار با طبیعت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بهشتی: با مثالی توضیح می‌دهم: یکی از حکام خلافت عباسی که حاکم شهری در کنار دجله بود، نامه‌ای به خلیفه نوشت که می‌خواهم بر اینجا روی دجله پلی بسازم تا زحمت مردم کم شود آیا شما اجازه می‌دهید؟ خلیفه پرسید آیا در آنجا قبلاً پلی وجود داشته است؟ حاکم جواب منفی داد و خلیفه به او نوشت که پس شما هم بیهود تلاش نکنید. چون اگر ممکن بود ایرانیان حتماً کرده بودند. وقتی آن امیر اصرار کرد و دلایلش را این دانست که به عقل قبلی‌ها نرسیده بود، خلیفه به وی گفت هر چند مطمئن هستم پل خراب می‌شود ولی مختاری آن را بسازی اما اگر خراب شد همه هزینه‌اش را باید خودت بپردازی. بعد از دو سال که پل ساخته شد امیر ناچار خسارتش را پرداخت. چون پل خراب شد. خلیفه

می‌دانست که ایرانی‌ها اهل فهم طبیعت بودند. این البته فقط یک فضیلت نبوده است بلکه یک ضرورت بوده است. زیرا ویژگی‌های طبیعی ایران بسیار خاص است. در ایران همه منابع و موانع بالقوه هستند. بعضی را زمین پنهان کرده مانند آب، و بعضی را زمان مخفی کرده مثل خشکسالی و زلزله. هر مکان قابل زیست در ایران مثل یک کتاب رازناک است و رازهایش را می‌بایست مانند معما رازگشایی کرد. به دلیل سابقه طولانی سکونت در ایران تقریباً می‌توان مطمئن بود که هیچ نقطه قابل زیستی نیست که رازش ناشناخته مانده باشد. یعنی ما مختصات محیط خود در بستر طبیعت را به جا می‌آورده‌ایم، و اتفاقاً این هنر را داشته‌ایم که تهدیدات زیستی را به فرصت تبدیل کنیم. برای مثال مطالعاتی که در باب سیر تحول خانه‌های یزد شده بود نشان می‌دهد که دوره سلجوقی مرحله آغازین یک تحول بزرگ در این زمینه است. الگوی خانه‌های دوره سلجوقی عبارت است از مربع کوچکی به عنوان حیاط که در چهار سوی آن ساختمان بوده است. این ساختمان به تعبیری محافظ ساکنین در برابر بادهای نامطبوع و غبارآلود کویر بوده است. در دوره ایلخانی رفته رفته یک جبهه از حیاط را مرتفع‌تر می‌سازند تا از باد مطلوب دعوت کنند که بوزد. سپس ایوان مرتفعی ایجاد می‌کنند و در پایین آن اتاقی در سایه و پشت اتاق باغچه‌ای فراهم می‌آورند. چون فهمیده بودند که در یزد خود باد گرم نیست بلکه تابش آفتاب است که باعث گرم شدن فضا می‌شود و وزش باد را هم گرم می‌کند. اگر باد را در سایه برانیم محیط خنک‌تر هم می‌شود. در دوره تیموری این ایوان به بادگیر شباهت پیدا می‌کند، و در دوره صفوی دیگر این بادگیر به یک جواهر صیقل خورده بدل شده است. اصلاً خانه بدون بادگیر معنا ندارد. این روند شاهدهی است بر این هنر ایرانیان که حتی تهدیداتشان را هم به منبع تبدیل کنند. مثال دیگری که به یاد دارم راجع به سیل در قزوین است. هرکس عکس هوایی یا نقشه‌ای از قزوین دیده باشد سریع متوجه حضور پر رنگ حلقه‌ای سبز از باغات می‌شود که دورتادور شهر را فراگرفته‌اند. اطراف قزوین تاریخی سه رودخانه فصلی وجود دارد که معمولاً باعث راه افتادن دو سیل سخت در سال می‌شوند. حضور دائمی این سیل‌ها آنقدر آشکار است که اگر به گودبرداری ساختمانی در حال ساخت نگاه بیندازید به راحتی لایه‌های رسوب گذاری شده ناشی از سیل را تشخیص خواهید داد. قزوینی‌ها از قرون نخست هجری و با فائق آمدن بر این مشکل توانستند مقدمات گسترش شهر را فراهم آورند و تا جایی پیش روند که در قرن دهم برای پایتخت شدن مناسب تشخیص داده شود. چگونه؟ سیل عبارت است از آبی که با سرعت زیاد می‌خواهد عبور کند. چون سرعتش زیاد است مخرب است. پس اگر بتوان سرعتش را کاهش داد، دیگر تخریب رخ نمی‌دهد. یک راه حل این است که سیل بند ایجاد کنیم؛ دیواره‌هایی که آب را پشت خود معطل کند تا سرعتش کم شود. بدین ترتیب وجه مخرب سیل مهار می‌شود. اما سیل همراه با خود خاک رسوبی حاصلخیز و مرغوبی می‌آورد که برای کشاورزی مناسب است. بنابراین قزوینی‌ها همزمان شروع به کشاورزی کردند. منتهی مسئله این بود که آب آرام سیل تنها سالی یک یا دو بار جاری می‌شود. این است که در پی درختان و گیاهانی گشتند که با یک بار آبیاری غرقابی در سال زنده بماند. به تدریج بادام، پسته، زردآلو، و انگوری را پیدا کردند که با این شرایط سازگار بود و آن وقت تمام اطراف شهر را به باغستان تبدیل کردند. اگر باغ‌های قزوین کوچه ندارند به همین دلیل است. این باغ‌ها که خوشبختانه امروز شنیدم در فهرست میراث ملی هم ثبت شده‌اند غیر از اینکه تهدید را برطرف کردند، فضای سبزی ذی‌قیمت برای شهر ایجاد کرده‌اند. علاوه بر اینها باغ‌ها باعث مهار بادهای مزاحم و تلطیف بادهای مطلوب هم شده‌اند: یکی باد راز که گرد و غبار شوره‌زارهای جنوب و جنوب شرقی را به شهر می‌آورد و دیگری باد منجیل که در زمستان از غرب سرما و برف آزاردهنده بیابان را روی شهر تلنبار می‌کرد. می‌خواهم بگویم که این شیوه از توسعه پایدار مناسبات انسان را با طبیعت به این ترتیب پیش می‌برد؛ مثل رام کردن اسبی سرکش است.

جواهریان: و الان شهرداری قزوین آن باغ‌ها را تخریب می‌کند.

بهشتی: هرچند هنوز آن سه مسیل وجود دارند و طغیان‌هایشان برقرار است اما برنامه‌ریزان شهری و مسئولان توسعه، شهر را به سمت شمال رانده‌اند و به دلیل وجود دو دانشگاه بزرگ و اصلی در آن جبهه باغ‌ها را شکافته و اتفاقاً آن سپر حفاظتی را در مقابل سیل متلاشی کرده است. این است که هر سال در قزوین سیل می‌آید و همه را آزار می‌دهد و تمام خیابان را تا زانو آب می‌گیرد.

زهادی: جاهایی در دنیا مثل مالزی و تایلند را دیده‌ام که موزه‌هایی روباز درست کرده‌اند و در آن نمونه‌های کوچکی از ارزش‌های بناهای با ارزش خود و جهان را نمایش می‌دهند. نمی‌گویم ماکت، چون از ماکت بزرگتر است. خوب ما که این همه بناهای با ارزش داریم و این همه فضاهای با پتانسیل مثل جزیره قشم به این بزرگی داریم که خودش هم مبنای تاریخی دارد، آیا جای چنین موضوعی خالی نیست؟

بهشتی: نمونه این موزه‌ها در ایران هم اتفاق افتاده؛ هم از نوع موزه میراث روستایی در گیلان، و هم از نوع باغ موزه مینیاتور در تهران. اما تکرار و تداوم چنین فضاهایی مستلزم ثبات مدیریت است و مهم‌تر از آن کسانی که کار را شروع کنند و رهایش نسازند. موزه میراث روستایی گیلان را دکتر طالقانی با بودجه و امکانات دولتی تأسیس کرد و تا امروز نگاهداشت. زیرا حتی اگر آسمان به زمین بیاید دغدغه‌ای جز موزه ندارد. فرد دانشمندی هم هست و ارتباطات بین‌المللی خوبی هم دارد، و توانسته موفق عمل کند. اگر در جاهای دیگر هم چنین کسانی پیدا شوند آن اتفاق می‌افتد.

زهادی: من منظورم کل بناها بود، مثل اصفهان، کاشان، گنبد سلطانیه

جواهریان: خوب این بناها را نمی‌توان در یک اقلیم جمع کرد در واقع چیزی که شما می‌گویید مثل اکو موزه است باید در محیط‌های خودشان باشد و ایران تنوع زیستی زیادی دارد.

بهشتی: ما نمونه‌ای از آنرا توانسته‌ایم ایجاد کنیم و برای نمونه دوم آقای طالقانی دومی احتیاج داریم. اگر آدمش باشد چرا که نتوان چنین مجموعه‌هایی را بوجود آورد؟ اما پارک‌های مینیاتوری بیشتر جنبه سرگرمی و جلب سیاح دارد. اکثر جاهای دنیا مثل پاریس و استانبول و پکن هم وجود دارد. در ایران هم کم و بیش دارد اتفاق می‌افتد. مثل باغ موزه مینیاتور در تهران. در برج میلاد هم دارند پارک مینیاتوری ایجاد می‌کنند. کارهای فانتزی مثل این زیاد می‌توان کرد اما من می‌گویم اول از همه جامعه معماری ما باید به ارزش‌های معماری و شهرسازی خودمان واقف شود. ما از کسانی که از عالم معماری دورند اصلاً انتظار نداریم. اما از جامعه معماری توقع نداریم که مانند عوام موضع بگیرد و با استدلال‌هایی از قبیل رشد جمعیت و اقتصاد عدم آگاهی نسبت به ارزش‌های معماری خود را توجیه کند. اول این افراد باید متوجه قضیه شوند. اگر بشوند از میانشان دکتر طالقانی‌ها بیرون می‌آید.

جوانبخت: ما قبلاً این مشکل را داشتیم که مهندسان عمران ارزش‌ها را نمی‌شناختند ولی معماران ما می‌دانستند ولی الآن جمعیت معمار زیاد شده و دانشجویان رشته معماری هم عده‌ای هستند که اصلاً برایشان مهم نیست.

بهشتی: متأسفانه اکثرشان اینگونه هستند یعنی قبله آنها سمت دیگری است. مطالعات اخیر ما نشان می‌دهد که کلاً در دنیا فقط سه کانسپت در باغ‌سازی داریم. باغ چینی، باغ اروپایی، و باغ ایرانی. یعنی تمام گونه‌های باغ مثل ایتالیایی و انگلیسی و فرانسوی از نظر مفهومی زیرشاخه باغ اروپایی هستند. تمام باغ‌های ژاپنی، تایلندی، کامبوجی و غیره زیرشاخه باغ‌های چینی هستند. قلمروی وسیعی نیز از الحمرای اسپانیا تا ختن همه زیرشاخه باغ ایرانی هستند. با وجود چنین مقام و جایگاهی یک نمونه از پارک‌های جدید ایران را مثال بزنید که معماران در جهت عرضه صورتی نو از مفهوم باغ ایرانی قدم برداشته باشند. چرا در میان این همه پارکی که در کشور ساخته می‌شود حتی یکی جرأت خروج از گردونه الگوی باغ اروپایی را ندارد. مگر باغ ایرانی چه اشکالی دارد؟ باصفا نبوده؟ زیبا نبوده؟ عملکردی نبوده؟ محل تفرج نبوده است؟ اتفاقاً باغ‌های رجال شهر معمولاً در غیاب صاحبش تفرج‌گاه عمومی بوده‌اند و دره‌ایش باز بوده و مردم از آن استفاده می‌کردند.

زهادی: البته هم معمار و هم کارفرما دخیل بودند.

بهشتی: درست است هر دوی اینها مهم هستند. کارفرماهای ما بدتر از معماران. قبله‌شان جای دیگری است. اما اینها برای بینش ضعیف معماران دلیل نمی‌شود. ما حتی می‌توانیم از مخاطبان معمار هم سنگری بسازیم که پشتش پنهان شویم. ما هستیم که برای کارفرماهایمان حرف تازه‌ای نداریم که بزنیم.

جواهریان: کارفرماها هم الان همش دنبال سود هستند.

زهادی: اگر ما از روش درست جلو برویم باز هم به سود می‌رسیم.

بهشتی: اگر کارفرما یک باغ ایرانی اجرا کند بقیه فکر می‌کنند پول در این کار است.

جوانبخت: اما ما جلوی مدیرانمان را نمی‌توانیم بگیریم. من یک سال برای مشاوره در شهرداری منطقه ۱۵ مستقر بودم اما فقط نظرات شهردار اعمال می‌شد و ما حتی نتوانستیم این نظرات را ببینیم که بتوانیم مشکلات طرح را توضیح دهیم.

بهشتی: مدیران همین مردم عادی هستند حالا یکدفعه قدرت پیدا کردند و مدیر شده‌اند.

زهادی: پس اگر ما ریشه را درست کنیم بقیه مسائل هم درست می‌شود.

بهشتی: جامعه معماری ما همین معماری را مرور کرده و فکر می‌کرده اگر عوض شود مفید است. مثلاً الان مدیران ارشد کشورمان وقتی می‌خواهند پروژه‌ای جدید اجرا کنند پیشنهاد مسابقه بین‌المللی می‌دهند. که مثلاً فلان شخص که از هاروارد می‌آید، هم طرح بکشد و خیلی خوب است. اگر بگوییم که کسی در دانشگاه تهران درس خوانده فکر می‌کنند که اینها که همیشه جلوی چشم ما هستند و به موضوع چنین نگاه می‌کنند. یعنی مثلاً می‌خواهند مهر این چشم آبی‌های مو بور حتما پشت این قضیه باشد.

جواهریان: ارتباط پایداری با زیبایی و آسایش را چگونه می‌بینید؟ آیا با هم در تناقضند؟

بهشتی: تجربه تاریخی ما خیلی راحت شما را متقاعد می‌کند که هم زیبا معماری کرده‌اند و هم پایدار. اما در مورد آسایش باید نکاتی را عرض کنم. البته در دوران گذشته بحث آسایش در فضا مطرح بوده است اما معنا و مفهوم آسایش امروز با گذشته تفاوت زیادی کرده است و اگر با معیارهای فعلی آنها را قضاوت کنیم طبعاً زندگی دشواری داشته‌اند. مثلاً شما در خانه بروجردی‌ها امروز سخت می‌توانید زندگی کنید زیرا توالی در گوشه حیاط قرار دارد و مطبخ در زیرزمین است. شما نمی‌توانید کل خانه را در زمستان گرم و در تابستان خنک کنید. طبق عادات امروز آنها برای زندگی خیلی سخت هستند ولی آیا این دلیل می‌شود که از ارزشهای این بنا صرف نظر کنیم؟ آیا حفظ آن ارزش‌ها با آسودگی امروزی متنافر است؟ چرا نشود؟ غلط است اگر فکر کنیم سطح آسایش در زندگی دوره قاجار با دوره صفوی یا سلجوقی یکی بوده است؟ بالاخره همیشه دنبال شرایط آسوده‌تر بوده‌اند؛ مثل نمونه بادگیر.

جواهریان: شما مدام راجع به گذشته صحبت می‌کنید. کمی هم راجع به معماری و شهرسازی معاصر صحبت کنید و کارهایی که برای آسایش امروز باید انجام دهیم.

بهشتی: کم کم به زمان معاصر هم نزدیک می‌شویم. آسایش هم مانند بقیه مفاهیم وارداتی دچار خلط معنا شده است. قاعدتاً آسایش یعنی دستیابی آسوده‌تر به چیزی که می‌خواهیم. ولی وقتی آسایش در داشتن کولر گازی خلاصه شود، معماری‌ای خواهیم داشت که فقط با کولر گازی خنک می‌شود؛ یعنی با مصرف‌زدگی افراطی. حال اگر برق برود یا اگر با بحران آب مواجه شویم و پشت سدها خالی بماند یا به دلایلی

توانیم نفت و گاز استخراج کنیم و سوخت نیروگاه‌ها را تامین کنیم دیگر می‌شود در این ساختمان‌ها ده دقیقه هم دوام آورد؟ این چه آسایش موهوم و ناپایداری است که بدان دلبسته‌ایم؟ ما باید آسایش پایداری را دنبال کنیم. توجه کنید که در همان اروپا هم اگر هر بلایی به سرشان بیاید در خانه‌های جدیدشان آسایش کلاً مختل نمی‌شود و می‌توان به زندگی در آن با محدودیت تا مدتی ادامه داد.

اما خوب است از مفهوم دیگری هم سخن بگوییم به اسم آرامش. آرامش از آسایش مستقل است. ما حتی بدون آسایش هم می‌توانیم آرامش داشته باشیم. امروزه می‌خواهیم آرامش را هم با آسایش ایجاد کنیم. در صورتی که وقتی به پیشینیان نگاه می‌کنید در همان خانه بروجردی‌ها که مثال زدیم آرامش زیادی وجود دارد. این آن ارزشی است که معماری امروز ما کاملاً فراموش کرده است. در خانه عباسیها یا قصر چهل ستون یا مسجد شیخ لطف الله هم می‌توان سراغ این آرامش را گرفت. آرامش چیزی نیست که به سبک زندگی آدم برگردد. تمام تغییر سبک‌ها می‌تواند بر حوزه آسایش تاثیر بگذارد اما تحولات در حوزه آرامش به درون آدمی باز می‌گردد. ما در دوره معاصر به سودای موهومات از تمام زمینه‌های آرامش‌بخش صرف نظر کرده‌ایم. برای همین معمار ما نمی‌داند چگونه در ساختمان آرامش بوجود بیاورد. برای مثال یکی از عواملی که آرامش ایجاد می‌کند این است که در فضای معماری گم نشوید. بتوانید خیلی سریع جایگاهتان را تشخیص دهید. پیشینیان بدین منظور از تمهیداتی بهره می‌بردند تا شما به سرعت بفهمید چی به چی است و کجا به کجا است. معماری امروز، به عکس، شما را گم می‌کند. در بسیاری از آثار معاصر یکی باید دست شما را بگیرد تا گم نشوید. الان از ساختمانی می‌آیم اینجا که مربوط به سازمان حج و زیارت است. پیش خود می‌گفتم باید این نمونه را سر کلاس‌هایم نشان دهم که چطور یک ساختمان می‌تواند باعث گم‌گشتگی ما شود. گم‌گشتگی باعث اضطراب و ترس می‌شود. مثل عمارت کتابخانه ملی در عباس‌آباد که بسیار پر زحمت و پر هنر ساخته شده است ولی از جمله ویژگی‌هایش آن است که درونش گم می‌شویم. ما معمولاً به آن نهاد سر می‌زنیم که از متون و اسناد بهره ببریم و مطالعه و پژوهش کنیم تا خود را بهتر بشناسیم. در صورتیکه معماری ما را به گم‌گشتگی هدایت می‌کند. خیلی راه‌ها هست که به ما کمک می‌کند از گم‌گشتگی بیرون بیایم. گذشتگان ابتکارات و خلاقیت‌های بسیاری به کار برده‌اند. حداقل این را که می‌توانیم یاد بگیریم. چرا نباید از معماری گذشته این بخش‌هایش را یاد بگیریم؟

جواهریان: مثل سلسله مراتب فضاها که همیشه رعایت می‌شده است.

بهشتی: بله مثل متانت، وقار، مردم‌واری، و تمام ویژگی‌هایی که در کل معماری ایرانی رعایت شده است. مسجدی را که شاه عباس در اصفهان ساخته، با آن حیاط بزرگ و گنبد مرتفع، محتاج نماهایی با ارتفاع خیلی بلند بوده است ولی ازارها را بلند انتخاب کرده‌اند که وقتی شما درون حیاط به بنا نگاه می‌کنید حس کنید مقابل یک ساختمان دو طبقه ایستاده‌اید. معمار می‌خواسته در شما آرامش ایجاد کند نه اینکه عظمت خود را به رختان بکشد.

جواهریان: نقش قوانین در توسعه معماری پایدار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید قوانین موجود کافی است؟

بهشتی: قوانین و مقررات چه در ساخت و ساز، و چه در توسعه شهری سابقه‌ای پنجاه ساله دارد. به دلایلی که مجال طرحش اینجا نیست این دوره ایران مواجه با بحران مدنیت بوده است. در هنگامه بحران مدنیت از جمله اتفاقاتی که می‌افتد این است که کیفیت موضوعیت خود را از دست می‌دهد، و ما شاهد تنزل همه موضوعات به مرتبه کمی هستیم. طبق همین قاعده قوانین و مقررات نیز متضمن کمیت بوده‌اند و رفته رفته باعث خروج کیفیت از صحنه شده‌اند. از آن بدتر این است که کیفیت با معیارهای کمی بازتعریف شود. مثلاً اینکه مشخصات یک خانه خوب این است که زیر بنایش زیاد باشد، تعداد توالت یا اتاق خواب زیاد باشد، تعداد طبقات زیاد باشد، سنگ کف پارکینگ گرانباشد، آسانسور فلان داشته باشد، سونا و جکوزی داشته باشد و از این قبیل معیارهای بنگاه‌های معاملات املاک. همه چیز با کمیت سنجیده می‌شود. این موارد همگی به معماری و ساختمان افزوده می‌شوند. یعنی انضمامی هستند. اگر اینها را جمع کنیم فقط یک مشت در و دیوار برایمان باقی می‌ماند و

هیچ کیفیتی وجود ندارد. قوانین و مقررات موجود عملاً موضوع کیفیت را بیرون کردند. اکتفا به قوانین معمار را که در واقع تضمین کننده کیفیت بنا است، با مهندس ساختمان و سازه تبدیل می‌کند. این قضیه به قدری آرام اتفاق افتاد که معماران حتی متوجه نشدند که از بازی بیرو نشان کرده‌اند. برای همین در دوران فقدان معماری و شهرسازی به سر می‌بریم. یعنی برنامه‌ریزی شهری آمد جای شهرسازی را گرفت و حتی عنوان شهرسازی را هم تصرف کرده‌است. شهرسازی که برنامه‌ریزی شهری نیست. شهرسازی در مقیاس یک به یک اتفاق می‌افتد ولی برنامه‌ریزی شهری در مقیاس یک دو هزارم یا یک ده هزارم اتفاق می‌افتد. فقط سرانه‌ها را مشخص می‌کند و فقط لکه‌هایی از رنگ است. چه کسی شهر را در مقیاس یک یکم می‌سازد؟ فعلاً هیچ متولی‌ای ندارد. همچنان که معماری نیز متولی ندارد. در معماری معاصر فقط بناهایی ساخته‌ایم که محصول برنامه‌ریزی شهری هستند. در شرایطی که قانون شصت چهل حاکم است امثال موزه هنرهای معاصر یا مدرسه مدیریت و گروه صنعتی بهشهر و ساختمان میراث فرهنگی هم در پناه فرمایش ایجاد می‌شوند. اینها نمی‌توانند محصول طرح تفصیلی‌ای باشند که فقط دستور ساخت و نقشه می‌دهد.

ولی معنی حرف من این نیست که قوانین و مقررات یا برنامه‌ریزی شهری یا مهندس ساختمان لازم نداریم. هر کس باید سر جای خودش باشد. پیمان را نه باید در کفش دیگری بکنیم و نه از گلیم خودمان درازتر. قوانین و مقررات ما پای کمیت را از گلیم خودش درازتر کرد. طوری که دیگر جایی برای کیفیت نگذاشته‌است. برنامه ریزی شهری هم پیش را از گلیم خودش درازتر کرد و جایی برای شهرسازی باقی نگذاشت.

جوانبخت: امروز در شورای شهرسازی در مناطق هیچ معمار و شهرسازی نیست. یک معاون عمران و شهردار و نماینده شهردار در آنجا هستند و مثلاً حتماً می‌گویید که می‌خواهم این کنج را طراحی کنم تا برود بالاتر می‌گویند نمی‌شود چون همسایه شما سه طبقه ساخته و شما هم همان اندازه می‌توانید بسازید اصلاً آن زبان مشترک وجود ندارد.

جواهریان: آیا برای توسعه معماری پایدار در جامعه باور معماران کافی است؟

بهشتی: مسلماً نه. اما شرط لازم این است که معماران خودشان معماران پایداری شوند. البته بستری که در آن بسر می‌برند، یعنی تقاضای جامعه، هم باید دچار تغییر و تحول شود. من معتقدم خوشبختانه این تغییر در جامعه آغاز شده است. چندی پیش سفری از تبریز به کندوان می‌رفتم و در شهرهای کوچک بین راه ساختمان‌های زیادی را می‌دیدم که نمایشان رها شده بود. یعنی آجر گری بود بدون بندکشی. بیست سال پیش در تهران هم بسیار به این مورد برمی‌خوردیم اما الان تقریباً وجود ندارد. این در اثر چه بوده؟ به نظر من بیش از هر چیز به تقاضای جامعه بازمی‌گردد. جامعه ما اکنون متقاضی کیفیت شده است. چگونه این را بروز می‌دهد؟ از طریق گفت‌وگوهای معماران که رواج دارد؛ هرچند پیش پا افتاده مثل اینکه نمای آن رومی است. فقط شمیران این طور نیست شما در افسریه نمای رومی می‌بینید، در نازی‌آباد هم می‌بینید. بالاخره تقاضای کیفیت که جوانه زده است. وقتی جامعه آرام می‌شود رفته رفته مدنیت فرصت ظهور و بروز پیدا می‌کند. حالا دور می‌شود دور معمار و شهرساز. آنها باید زودتر از بقیه به این تقاضا پی ببرند. آنها کسانی هستند که کیفیت را تامین می‌کنند. حالا باید کار و پژوهش بکنند. نباید با توجیهاتی از قبیل جمعیت و وسعت انفجاری خود را منحرف سازند.

جواهریان: مسئله سلیقه عام مردم هم هست.

بهشتی: سلیقه را از کجا می‌گیرند؟ مثل مد می‌ماند.

جواهریان: از بساز و بفروش‌ها.

بهشتی: نه فقط بساز و بفروش‌ها. در بحران مدنیت کیفیت کمی شده را یک ارتباط مثلث‌گونه بین بنگاه‌های املاک، بساز بفروش‌ها، و خریداران بوجود می‌آورد اما اکنون زمانی است که معماران باید جای خود را پیدا کنند.

جواهریان: خوب آنهایی که بلدند و سلیقه جامعه پولدار مملکت را خوب شناخته‌اند دارند به ما نشان می‌دهند که متاسفانه سلیقه اکثریت مردم نمای رومی است.

بهشتی: اکثریت مردم اینگونه نیستند. کسی مثل فرزاد دلیری نبض بدنه نوکیسه تازه به دوران رسیده را به خوبی دستش گرفته اتفاقاً چیزی هم که دارد پدید می‌آورد از منظر باستانشناختی متناسب هستند. به خاطر اینکه ۱۰۰ سال دیگر اگر بخواهند بگویند دورانی بود که نوکیسه‌ها و تازه به دوران رسیده‌ها ایران را تبدیل به بهترین بازار پورشه کرده بودند، شاهد بازمانده‌اش پورشه‌ها نخواهند بود بلکه ساختمان‌های فرزاد دلیری صد سال دیگر باقی خواهد ماند. یعنی او فرصتی ایجاد کرده که آنها بتوانند حضور مادی پیدا کنند و میراثی از خود به جای بگذارند برای باستانشناسان. البته همانطور که گفتم این مسئله تا ابد دوام نخواهد یافت. ظرف یکی دو دهه آتی می‌بینید که اینها افول خواهند کرد. چون بدنه جامعه که نوکیسه و تازه به دوران رسیده نیست. او دارد روی دست نوکیسه‌ها را نگاه می‌کند که می‌روند پورشه می‌خرند و می‌خواهد پژو اش را از مدل ۸۰ به ۹۰ تبدیل کند.

جواهریان: برای من همیشه بحث بعد اخلاقی معماری هم خیلی مهم بوده است، گاهی بهتر است معمار پروژه‌ای را رد کند و نسازد.

بهشتی: این موضوع که فقط مربوط به ایران نیست. در همه جای دنیا اتفاق می‌افتد. مثلاً در دبی که بغل گوش ماست. آیا این ساختمان‌هایی که معماران و مشاوران غربی آنجا می‌سازند را در ممالک خودشان هم اجازه دارند بسازند؟ چرا آنجا ساختند و در شهرهای خود نساختند؟ عقلشان نمی‌رسد؟ خیر. نوکیسه‌گی و تازه به دوران رسیدگی را در دویی کشف کرده‌اند و خوب هم جواب گرفته‌اند. از دوستی شنیدم که در یکی از جلسات یکی از واحدهای شهرداری تهران مشاور خارجی کاتالوگی با ضخامت زیاد در جلسه پخش کرد که نمونه ایده‌هایش را نشان بدهد. هر صفحه آن یک برج بود. آن مسئول هم انگار می‌خواست از روی منوی رستوران غذا سفارش دهد. اینها همدیگر را پیدا می‌کنند. چون بسیاری از معماران می‌خواهند در متن باشند نه در حاشیه.

جواهریان: بالاخره باید به کارفرما بگوییم که چه کاری اشتباه است و چه کاری درست. شرایط وقتی شرایط بحران مدنیت می‌شود اولین چیزی که از بین می‌رود اخلاقیات است

زهادی: به نظر شما پس یک نشریه معماری می‌تواند رسالت تاثیر گذاری در پدید آمدن شیوه‌های با کیفیت داشته باشد.

بهشتی: می‌تواند گفت‌مان و فضای فکری ایجاد کند. خب دانشجویان رشته معماری به همین نشریات مراجعه می‌کنند و از روی اینها نگاه می‌کنند و می‌خواهند مثل همین‌ها را طراحی کنند. می‌خواهد مثل گری یا حدید شود. چون نشریات به آنها می‌فهماند که مد روز اینهاست.

زهادی: ما اخیراً شماره‌های درباره باغ ایرانی و شماره‌ای راجع به جزایر ایران منتشر کردیم. ما خیلی بر هویت، فرهنگ، تاریخ، میراث، باور، سنت و رسوم تاکید داریم. البته نمی‌گوییم که اینها به تنهایی کافی هستند. شرایط مدرن زندگی امروز هم باید در کنار اینها دیده شوند. من اخیراً بر روی مقاله‌ای راجع به معماری معاصر ایران کار می‌کنم که از طرف ECO از من خواسته شده. من تمام این پارامترها را در نظر گرفتم و پروژه‌هایی را معرفی کردم که این پارامترها را داشته باشد و به اصول و شرایط معماری ایرانی کردند.

بهشتی: ما وقتی سراغ این بحث‌ها می‌رویم باید حواسمان باشد که فارغ از پیش‌قضاوت‌های دعوای قرن اخیر میان سنت و مدرنیته باشیم. شما وقتی صحبت از مدرن می‌کنید بی‌آنکه متوجه باشید دو مفهوم را با هم بیان می‌کنید. یکی مفهوم نو بودن و معاصر بودن است. به عبارت دیگر بدیهی است که ما در دوره صفوی زندگی نمی‌کنیم و در امروز هستیم. اما نباید فکر کنیم سنتی بودن متنافر با نو بودن و معاصر زیستن است. اتفاقاً شرط سنت بودن در زمان و مکان حال است. وقتی به تاریخ دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که معماری ما تا اواخر قاجار تجربه‌ای بود مبتنی بر بینش واحد اما در ظروف متنوع و متکثر زمان و مکان. بنابراین همیشه به روز و نو حرف زده است. اصلاً تکرار کار دیگری یا گذشتگان در سنت معماری ما امری قبیح به شمار می‌رفته است. وقتی به مسجد جامع اصفهان نگاه کنید می‌بینید هیچ یک از یکصد طاق آن شبیه به دیگری نیست. حتماً باید یک حرف تازه می‌زده است. مفهوم دیگر کلیشه‌ای از مدرنیته به مثابه تکرار الگوهای فکر غربی پس از رنسانس است. ما اسم آن را مدرنیسم می‌گذاریم. مدرنیسم ربطی به نو بودن ندارد. مدرنیسم به این تعبیر یعنی عین یک نفر دیگر شدن. باید این دو معنای واژه مدرن را از هم تفکیک کرد.

همانطور که اگر منظور از سنت‌گرایی توقف در گذشته باشد حرفی کاملاً بی‌معنا بیان شده است. اصلاً مگر می‌توان در گذشته به سر برد. این فهم که سنت را مترادف پرتاب شدن به گذشته تلقی کنیم، اشتباه محض است. مگر ما تونل زمان در اختیار داریم؟ اگر بخواهید هم نمی‌توانید با اراده این کار را بکنید. نکته اصلی این است فرهنگ ما مثل درختی کهنسال است که باید بتوانیم تجربیات دنیا را به آن پیوند بزنیم. به این ترتیب از درخت کهن خودمان میوه‌ای تازه می‌گیریم که هم آن را پر بارتر می‌سازد و هم سفره ما را رنگین‌تر می‌سازد. البته کار سختی است ولی ما این هنر را در طول تاریخ داشته‌ایم. کشور ما به اقتضای موقعیتش کشوری بوده که همواره ناگزیر از تعامل با همه جهان بوده و از بهترین‌های جهان خبر داشته و سعی می‌کرده است از آنها بهره بگیرد. ولی با این کیفیت که از هاضمه فرهنگی خودش عبور دهد و محصولی تازه تولید کند.

جواهریان: ترجمه کند به زبانی که برای فرهنگش مناسب باشد.

بهشتی: نه فقط ترجمه، تبدیلیش می‌کند به یک محصول نوین که در عین حال بتواند پاسخ زندگی روزش را هم بدهد. این فعل جالبی است که ما حتی تا اواخر قاجاریه هم انجام می‌دادیم. مگر آن دوره غیر از این بود که معماریمان تحت تاثیر معماری اروپایی قرار گرفت؟ اما آیا عمارت بلندمرتبه شمس‌العماره یا خیابان ناصریه یا میدان ارگ یا سر در باغ ملی یا پارک امین‌الدوله در اروپا نمونه‌ای دارد؟ تمام اروپا را هم که بگردید نمونه‌ای مثل شمس‌العماره پیدا نخواهید کرد. اینها پدیده‌هایی هستند که تحت تاثیر فرهنگ غربی شکل گرفته‌اند اما چون از هاضمه فرهنگی ما عبور کرده‌اند به محصولی یکتا و منحصر بفرد که در عین حال کاملاً با مختصات محیطی منطبقند، بدل شده‌اند. مثال جالبش نقاشی گل و مرغ است که تاثیر پذیرفته از نقاشی اروپایی است. اما شما نه در اروپا و نه در ایران پیش قاجاری نقاشی گل و مرغ نمی‌بینید چون یک محصول به روز در سنت ایرانی تولید شده است. مثال دیگری از غذا می‌توانم بیاورم. سیب زمینی از زمان ناصرالدین‌شاه وارد ایران شد؛ یعنی کمتر از یک و نیم قرن. آیا امروز می‌توانید خورش قیمه را بدون سیب زمینی تصور کنید؟ یا گوجه فرنگی از دوره فتح‌علی شاه وارد ایران شده است. آیا می‌توانید غذای ایرانی را بدون گوجه فرنگی تصور کنید؟ انگار گوجه فرنگی و سیب‌زمینی از ازل در این غذاها بوده است. اروپایی‌ها مطابق طبع خودشان از گوجه فرنگی در غذا بهره می‌برند. همانطور که آنها هم وقتی حیاط مرکزی را از معماری ایرانی در جنگ‌های صلیبی به عاریت می‌گیرند آن را از هاضمه فرهنگی خودشان عبور می‌دهند و بدل به محصولی متناسب و به روز می‌کنند که نمونه‌های نفیسی از آن را در دیرهای سیسترسی در سراسر اروپا می‌توان مشاهده کرد.

ما باید امروز در معماری همین کار را بکنیم تا معماریمان به روز باشد. به شما قول می‌دهم اگر استاد علی اکبر اصفهانی که معمار مسجد شاه اصفهان بود آن زمان فولاد و بتن و میل‌گرد در اختیار داشت حتماً از آن بهره می‌جست و حتماً محصولی به مراتب یگانه‌تر خلق می‌کرد، و اصلاً مبتلا به مساجد بی‌معنی جدیدی که ما می‌سازیم نمی‌شد. یک مثال قشنگش آینه‌کاری است. در دوره شاه سلیمان صفوی حجم زیادی آینه

صنعتی مرغوب بلژیکی وارد ایران شد. انگار معمار ایرانی هزار سال در آرزوی چنین مصالحی نشست بود که تا آن را به دستش دادند نخستین نمونه آینه کاری را در چهل ستون ساخت و هنری جدید به جهانیان عرضه کرد. کجا به عقل بلژیکی‌ها می‌رسید که چنین استفاده‌ای هم می‌توان از آینه کرد.

جواهریان: می‌گویند وقتی آینه‌های بلژیکی به ایران رسیده، شکسته بوده.

بهشتی: هر چه که شده بود اما مسئله ما که آینه شکسته نبوده است. باید متناسب با یک انتظام هندسی آنها را خرد کرد. در آینه کاری که از آینه‌های کج و شکسته استفاده نمی‌کنند. تازه مگر در بلژیک آینه‌ها نمی‌شکستند؟ آن انتظام هندسی حیرت آور آینه کاری پیش‌تر وجود داشته است. منتهی معمار همیشه منتظر ماده خامی مثل آینه بوده تا ستونی مثل جواهر در کاخ چهل ستون بتراشد. می‌دانید که روی همه ستون‌های آن قصر آینه بوده است. یعنی اصلاً ستونی دیده نمی‌شود و فقط تصویر محیط پیرامون انعکاس می‌یابد. انگار سقف از آسمان آویخته شده است.

جواهریان: به نظر شما کدام پروژه‌های اجرا شده در سه دهه اخیر در ایران اصول معماری پایدار را رعایت کرده‌اند؟ و آیا شهرهای ما پایدارتر شده‌اند؟

بهشتی: من نمونه‌ای سراغ ندارم. اما در معماری نود سال اخیر یک بنای شاخص را می‌شناسم که تقریباً همه نکاتی که درباره‌اش صحبت کردیم در آن اعمال شده است؛ آن هم حافظیه شیراز است. البته معمارش آندره گدار است و ایرانی نیست. اما او مثل یک معمار فرانسوی عمل نکرده است که در دفترش در پاریس نشسته باشد و حافظیه را کشیده باشد. او سالهای طولانی در ایران زیسته و با معماری ایرانی آشنا بوده است. این یعنی بینش پشت معماری ایرانی مانند اکسیری است که می‌تواند روی یک فرانسوی هم تاثیر بگذارد. نکته دیگر این که بنای حافظیه مسبوق به سابقه نیست و اصلاً نمونه مشابه قدیمی ندارد ولی کاملاً آشناست. ایرانی‌ها خیلی راحت با آن ارتباط برقرار می‌کنند و آن را به عنوان بنایی می‌شناسند که به زبان فارسی صحبت می‌کند. یعنی همان خصوصیات، صفا، و لطافت را می‌توان آنجا دید. جالب است که پس از آن بنای سعیدیه ساخته شده است. معمار آن محسن فروغی است. اتفاقاً از فرم‌های گنبد و کاشی کاری هم بهره برده است. ولی آن لطافت را ندارد و تابع عالم معماری ما نیست. حافظیه هم تابع سنت معماری ما است و هم حرف کاملاً تازه‌ای بیان می‌کند. نمونه‌های دیگری که به یاد می‌آورم برخی از تجربیات اردلان و امانت و سبحون است. یکی نمونه درخشان مقبره بوعلی سینا که برای من حساب جدایی دارد. یا نگاه اقلیم گرایانه دیبا در شوشتر. اینها تجربیات ارزشمندی است که نشان می‌دهد این معماری می‌تواند به روز باشد. می‌تواند در عالم معماری مدرن هم حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد. ما در سه دهه اخیر اصلاً سراغ چنین معماری‌ای نرفتیم، و تلاش‌های خیلی محدودی داشتیم.

جواهریان: چه راهکارهایی را برای همسویی بیشتر معماری و شهرسازی ایران با پایداری پیشنهاد می‌کنید و به نظر شما چه پروژه‌هایی می‌تواند به عنوان الگو در این زمینه مطرح کرد.

بهشتی: فکر می‌کنم این کار شروطی دارد. اول اینکه باید معنای پایداری را بفهمیم. دوم به تجربه تاریخی خودمان اهمیت دهیم. سوم بپذیریم که آن را بدرستی نمی‌شناسیم. باید مدام این سوال را به خود تذکر دهیم که معماری پایدار چیست. سپس تلاش کنیم برای آن پاسخ و راه شناخت بیابیم. سفر به کاشان باعث شناخت ما از معماری ایرانی نمی‌شود. سفرها مقدمه‌ای برای علاقمند شدن به معماری ایران هستند. باید در موضوع عمیق شد.

جواهریان: فکر می‌کنم تکنولوژی غرب را هم باید بشناسیم

بهشتی: من چندان نگران آن بحث نیستم. چون آن با خواندن کتابها هم می‌تواند حاصل شود. ما برای خودشناسی کتاب نداریم. زیرا کسی که باید ما را بشناسد فقط خودمان هستیم. کتاب‌های ایرانشناسی یک قرن اخیر اکثراً باعث گم‌گشتگی بیشتر می‌شوند. اگر خود را بشناسیم، نیازهای جامعه روشن می‌شود و آنگاه به آسانی توسط تکنولوژی رفع خواهد شد.

جواهریان: پس شروط این است که گذشته و معماری خودمان را بهتر بشناسیم تا بتوانیم معماری پایدار داشته باشیم.

بهشتی: بله. وقتی در زمان رضا شاه تصمیم به ساخت شهر زاهدان گرفتند، استادان معمار را از یزد به آنجا بردند تا برای ساخت بنا و شهر تصمیم‌گیری کنند. آن معماران مدتی برای شناخت باد و راه و آسمان و زمین آنجا زندگی کردند و در نهایت تشخیص دادند که الگوی معماری کرمان برای آن مکان مناسب است. به همین دلیل از کرمان معمار بردند و شهر زاهدان را معماران کرمانی ساخته‌اند. چون فهم و تخصص معماری در یزد با کرمان فرق داشت. ما گفتیم که پایداری یعنی رعایت کردن و شناخت پیدا کردن به اندازه شرایط محیطی. کار سختی است اما چاره‌ای نداریم. باید مملکت خود را بشناسیم چون می‌خواهیم در آن زندگی کنیم و برای شناختش از کتاب‌ها نمی‌توان استفاده کرد. زیرا در کتاب‌ها اندازه‌ها را ننوشته‌اند. ما باید معمار متخصص یزد یا گیلان داشته باشیم. یک معمار نمی‌تواند معمار تمام ایران باشد.

جوانبخت: آقای زهادی این بحث را دارند که چرا سینما در متن جامعه است و همه راجع به آن نظر می‌دهند اما درباره معماری اینطور نیست. با توجه به اینکه شما دوره‌ای را در حوزه سینما کار کرده‌اید بگویید ما چگونه می‌توانیم این شرایط را برای معماری هم بوجود بیاوریم؟

بهشتی: راه حلش رسانه‌ها است که باید درست نقششان را ایفا کنند. متأسفانه ما در رسانه‌های عمومی زبان رسانه‌ای متناسب با این موضوع را نداریم. رسانه‌های عمومی خوب می‌توانند در زمینه ورزش اطلاع‌رسانی کنند چون زبان رسانه‌ای ورزش را پیدا کرده‌اند. ما فقط در زمینه‌هایی مثل سیاست، ورزش، حوادث، سینما، و زمانی هم میراث فرهنگی زبان رسانه‌ای مناسب پیدا کردیم ولی راجع به موضوعات دیگر زبان رسانه‌ای کارآمد وجود ندارد. حتی راجع به اقتصاد هم چنین است چون حرف‌هایی که زده می‌شود فقط خود اقتصاددانان می‌فهمند. باید عده‌ای باشند که بحث‌ها را به زبان قابل فهم برای بدنه جامعه آرایه کنند تا مردم عادی را هم مطلع و آگاه کنیم. امروز تعداد مجلات معماری و شهرسازی در ایران حدود ۲۰ عنوان است. من که فکر نمی‌کنم در فرانسه هم این تعداد وجود داشته باشد. حال چرا با این اندازه نیرویی که روی موضوع گذاشته می‌شود، کسی آنها را نمی‌خواند؟ چون کسی وقت و حوصله خواندن ندارند. چرا هیچکدام از این نشریات نمی‌کوشند زبان رسانه‌ای برای برقراری ارتباط با جامعه پیدا کنند. تا زمانی که چنین ارتباطی برقرار نشود کارمان پیش نخواهد رفت. من در هر موقعیتی راجع به معماری برای افراد غیرمتخصص صحبت و اینچنین موضوع را تمرین کردم. شما وقتی بتوانید موضوع را طوری بیان کنید که در ذهن مخاطب حک شود واکنش دریافت خواهید کرد.

جواهریان: حرفی که شما زدید مرا یاد مرحوم میرفندرسکی انداخت که می‌گفت: همه از ما معماران توقع دارند که مثلاً شاهنامه را خوانده باشیم، بدانیم فردوسی کیست، و حداقل سطح معلوماتی از ادبیات را داشته باشیم. ولی هیچ‌کس از استادان ادبیات و بقیه توقعی ندارد که کوچکترین دانشی راجع به معماری داشته باشد.

بهشتی: البته به نظرم هر دو با هم توافق داریم که نه شاعر راجع به معماری می‌داند و نه ما راجع به شاهنامه.

زهادی: آیا پژوهشگاه امکانش را دارد که مثلاً در مسابقه‌ای برای طراحی یک پروژه پایدار برای شرایط اقلیمی، محیطی، فرهنگ، اجتماع و مجله هم این موضوع را پشتیبانی کند و انتشار دهد تا اشکالات کار پیدا شود و به مرور زمان بتوان نقطه نظرات را منعکس کند؟

بهبشتی: در ابتدا مقدمات دیگری را باید طی کنید. ابتدا باید موضوع طرح کنیم تا بحث روز شود (فتح الباب) و این عمل باید تا جایی ادامه پیدا کند که موضوع کاملا درک شود و بعد بگوییم افراد نسبت به عناصر اصلی و ارکان اصلی محیطی که از آن شناخت دارند طراحی انجام دهند.

کی تواند که شود هستی بخش

ذات نیافته از هستی بخش

پس اول موضوع را با پرسش آغاز می‌کنیم. بزرگترین ثروت یک پژوهشگر داشتن سوال است نه جواب. کسی که یک سوال داشته باشد و در تمام عمرش نتوانسته باشد برای آن پاسخی بیابد، ثروتمندترین انسان عالم است. زیرا در مسیر دست‌یافتن به پاسخ سوال اصلی هزاران سوال دیگر را پاسخ داده است. من برای تمرین این موضوع در کلاس‌های معماری طرح می‌کنم. مثل اینکه چرا تقریباً در ضلع جنوبی تمام خانه‌های قدیمی روستای گیلان یک درخت انجیر می‌بینید. می‌دانیم که درخت انجیر ریشه‌ای رونده در عمق کم زمین دارد. بنابراین درخت می‌تواند به پی ساختمان آسیب بزند و آنرا خراب کند ولی این اتفاق نمی‌افتد. یا در مورد شهر ماسوله است. تا ۲۰ سال پیش پل چوبی قدیمی‌ای وجود داشت که در تمام طول عمر ماسوله این پل به همین شکل وجود داشت. چرا آنها پل آجری نمی‌ساختند؟ چند سال پیش یک پل بتونی به جای پل چوبی قدیمی احداث شد ولی وقتی سیل آمد تنه‌های درختان پشت این پل گیر کرد و آنقدر به پل فشار آورد که باعث فرو ریختنش شد و اشخاص زیادی را کشت. آن پل چوبی قدیمی برای یک دلیل مهم همیشه به همان صورت باقی مانده بوده که وقتی سیل هر چند سال یک‌بار تنه‌های درختان را با خود می‌آورد پل مقاومت نکند که بعد مردم را به کشتن دهد. در شهر صندوق موقوفه‌ای وجود داشت که نذری مردم شهر به آن ریخته می‌شد تا پس از هر سیل با پولش دوباره پل چوبی ساخته شود. سیل در ماسوله هر هفت هشت سال یکبار اتفاق می‌افتد و برایش سنت وجود دارد. اولین نشانه‌های سیل که در بلندی‌ها آشکار می‌شد چوپانان شروع به سوت زدن می‌کردند و مردم در شهر زودتر خبردار می‌شدند و به بلندی پناه می‌بردند. اما در سال ۱۳۷۷ که در ماسوله سیل آمد و مردم بومی شروع به سوت زدن کردند، توریست‌ها فکر می‌کردند این کار نوعی شوخی است و سیل عده زیادی را با خود برد. در گذشته ما می‌دانستیم کجا زندگی می‌کنیم اما امروز مهندس و معمار ما هیچ شناختی از محیط اطراف خود ندارد.